

# ملاحظات در باره قانون دادگاههای عام

خلاصه مقاله

اجرای آزمایشی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که در مواد به قانون دادگاههای عام اشتباه یافته، از مدتی پیش آغاز شده است. این قانون در صورتی که شمولیت یابد، نه فقط بر ساختار دادگستری ایران تأثیری دیگرگون کننده می‌گذارد، بلکه روابط اجتماعی و اقتصادی جامعه را نیز دستخوش تغییرات عمده می‌کند. پیش‌بینی تأسیس‌های تازه در این قانون، حذف بخشهای حساسی از دادگستری کنونی (و از جمله دادرسی) در روند رسیدگی به دعاوی و جرائم و موارد دیگری از این قبیل، مسائلی هستند که برای حقوق دانان و خبرگان این رشته سئوالهایی اساسی را مطرح کرده‌اند. مقاله زیر در راستای تحلیل همین موارد نگاشته شده است.

و عادت مسلم، قضیه را قطع و فصل نمایند. اما نویسندگان قانون آئین دادرسی مدنی به تفصیل بالا هم بس نکرده، برای احقاق حقوق مردم و سوسا بیشتری نشان داده، مقصود خودشان را در ماده ۴ همین قانون چنین بیان کرده‌اند: «اگر دادرسی دادگاه، به صدر اینکه قوانین موضوعه کشوری، کامل یا صریح نیست و یا متناقض است و یا اصلاً قانونی وجود ندارد، از رسیدگی و فصل دعوی امتناع کند، مستنکف از احقاق حق محسوب خواهد شد».

گویا نویسندگان مذکور باز هم خاطرشان جمع نبوده قوانین گذشته خودمان را که کمابیش با آمدن قانون تازه، راه «با یگانگی تاریخ» را در پیش دارند، مرور کنیم: در این باره، بهتر از هر قانون و مصوبه دیگر، دو قانون «آئین دادرسی مدنی» - «آئین دادرسی کیفری» است.

در ماده ۱- قانون آئین دادرسی مدنی می‌خوانیم: «رسیدگی به کلیه دعاوی مدنی، راجع به دادگاههای دادگستری است، مگر در مواردی که قانون مراجع دیگری معین کرده است. رسیدگی به دعاوی بازرگانی نیز، جز در موردی که تکلیف دیگری در قوانین خاص، برای آن تعیین شده، تابع این قانون است».

نیز در ماده ۳ قانون یاد شده آمده است: «دادگاههای دادگستری مکلفند به دعاوی موافق قوانین رسیدگی کرده، حکم داده، یا فصل نمایند (که شما بخوانید فصل خصومت یا دعوی) و در صورتی که قوانین موضوعه کشوری کامل یا صریح نبوده و یا متناقض باشد، یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، دادگاههای دادگستری باید موافق روح و مفاد قوانین موضوعه و عرف است که برای احقاق حقوق شهروندان سنگ تمام گذاشته و کاملاً چاره‌گری کرده‌اند، چون با نوشتن ماده ۵ قانون، موضوع را به اصطلاح «چهارمیخ» کرده‌اند: «دادگاه، هر دعوی را با قانون تطبیق کرده و حکم آنرا تعیین می‌نماید و نباید به طور عموم و قاعده کلی حکم بدهد». (در همین جا اضافه کنیم که مفاد این ماده البته به صورت مبهمی، در ماده ۹ قانون دادگاههای عمومی و انقلاب نیز آمده است)

اینها موادی از قانون آئین دادرسی مدنی بود که اصل آن قانون مشتمل بر ۷۸۹ ماده به تصویب رسید و با اضافات و الحاقات بعدی بسیار بیشتر و وسیعتر شده است.

## نگاهی به یک قانون دیگر

اکنون جای آنست که نگاهی گذرا نیز به چند ماده از قانون آئین دادرسی کیفری و قانون کیفر همگانی بپردازیم:

در ماده ۱ قانون کیفر همگانی که اینک جای خودش را به چند قانون دیگر مانند قانون تعزیرات

در این ماده قانونی (که لابد به گمان نویسندگان، عبارتی کامل و یا به اصطلاح «جامع و مانع» است)، با همه کوتاهی سخن، چند مطلب مهم گنجانیده شده است: ۱- «... رسیدگی و حل و فصل کلیه دعاوی» ۲- «مراجعه مستقیم به قاضی» ۳- «ایجاد مرجع قضائی واحد» ۴- «(ایجاد) دادگاهانی با صلاحیت عام»...

اکنون باید دید نویسندگان قانون، در عمل هم به این آرمانها رسیده‌اند یا نه؟



۱- رسیدگی و حل و فصل کلیه دعاوی - هر کس که این جمله را بخواند، چه از پیشینه کار قوانین گذشته در کشور آگاهی بسنده داشته یا نداشته باشد، جا دارد که بی‌درنگ از خودش پرسد «مگر تاکنون، کلیه دعاوی مردم رسیدگی و حل و فصل نمی‌شده است؟» روشن است که کمتر کسی در برابر این پرسش، پاسخ خواهد داد: «نه!» مگر اینکه نویسندگان قانون خودشان چنین عقیده‌ای داشته باشند.

برای آنکه در بایام آنچه به هنگام انشاء ماده ۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به ذهن نویسندگان قانون یاد شده رسیده است، در قوانین کشور، پیشینه و مقدمه‌نی دراد و یا نه و به دیگر سخن، آیا در مفاد این ماده قانونی، تازگی و ابتکاری هست یا نه، بهتر است

نوشته احمد بشیری - حقوقدان  
در نخستین قسمت این نوشتار که در شماره پیشین چاپ شد، به انگیزه اجراء شدن «قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب» سر سخن را درباره تشکیلات قضائی کشورمان باز کردیم و در گفتاری کوتاه و ساده به این نکته پرداختیم که تشکیلات قضائی ما قانون کم ندارد تا هر چندگاه به فکر تدوین و تصویب قانون تازه‌ی بقیتم (چنانکه در چند سال اخیر، چند بار چنین کارها کرده‌ایم) و هر بار، با آوردن قانونی تازه، نظم سازمان قضائی کشور را درهم بریزیم و تا قضاوت و کارکنان دادگستری به قانون نو آورده ما به درستی خو نگرفته‌اند، قانون تازه دیگری را پیش روی آنان بگذاریم و «روز از نو، روزی از نو»...

در همان گفتار به این مطلب هم اشاره‌ی شده که کار دستگاه قضائی ما، از جاهای دیگری لنگی دارد که بهتر است اول فکری به حال آنها بشود و اگر در جریان کار معلوم شده که اصلاح یا ابداع قانون ضرورت دارد، آنگاه در این باره چاره‌گری شود و البته این سخن، تا جایکه مجال بود باز شد به امید آنکه دیده بینائی آنرا ببیند و گوش شنوائی بشنود.

هر چند که جا دارد همان باره باز هم رشته سخن دنبال و نکات نگفته بسیاری گفته شود، اما برای پرهیز از آنکه «متنوی هفتاد من کاغذ شود» دامنه مقاله را از بحث در کلیات گرفتاری‌های دستگاه قضائی و آنچه در باره قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نیز نکاتی را بیان خواهیم کرد.

معمولاً و بنا بر قاعده کلی، پدید آمدن یا آوردن هر سازمان یا تأسیسی، یک «انگیزه» یا «فلسفه وجود» دارد. روشن است که قانون هم از این قاعده بیرون نیست. اینک نخست باید دید «فلسفه وجود» قانون دادگاههای عمومی و انقلاب چه بوده است.

نویسندگان قانون، در ماده ۱ آن، از این انگیزه چنین یاد کرده‌اند:

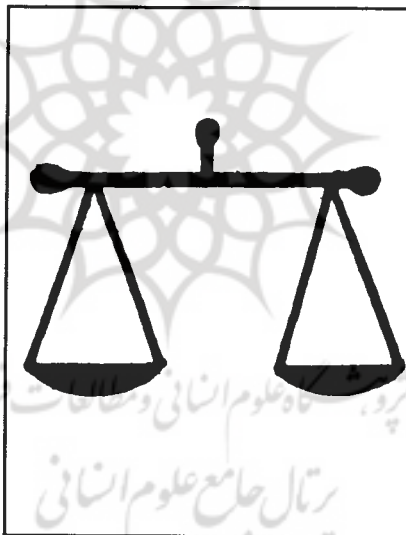
ماده ۱- «به منظور رسیدگی و حل و فصل کلیه دعاوی و مراجعه مستقیم به قاضی، و ایجاد مرجع قضائی واحد، دادگاههایی با صلاحیت عام،... تشکیل می‌شوند، (که شما بخوانید... «می‌شود»)

# روش مراجعه مستقیم به قاضی کارساز است؟

دعاوی، قانونی فراهم گردانیده‌اند، حرف تازه‌نی زده‌اند و تنها از روی دست نوشته پشتیبان این کار بزرگ، سرمشقی برگرفته و همان سخنان را به گونه‌ئی دیگر تکرار کرده‌اند. مگر اینکه با اختصاری که در تعریف علت فراهم شدن قانون و شرح مواد آن بکار رفته است، طبعاً بسیاری از جزئیات و ریزه کاری‌های قوانین گذشته هم محذوف و متروک گردیده‌است که خود این اتفاق، به زبان مردم و احقاق حقوق آنان است، و اگر خواننده این مطالب، کلاهش را قاضی کند و به داوری بنشیند، به سادگی پی خواهد برد که آیا نویسندگان قوانین گذشته رساتر، دقیقتر، ظریف‌تر، حق‌جویانه‌تر، خداپسندانه‌تر و مردم‌دوستانه‌تر انشاء قوانین می‌کرده‌اند؟

## جمله شگفتی آور

۲- مراجعه مستقیم به قاضی - کسی که با چرخه یا سیستم کار قضائی آشنائی دارد و گردش کارها را از آغاز تا انجام، در این مجموعه شغلی بزرگ و گسترده می‌شناسد، از خواندن جمله کوتاه «مراجعه مستقیم به قاضی» در متن این قانون، به راستی که بر جای خشک



می‌شود و دهانش از حیرت باز می‌ماند و بی‌اختیار از خودش می‌پرسد «مراجعه مستقیم به قاضی یعنی چه؟ مگر قاضی فلان مدیرکل یا رئیس اداره است که مراجعه مستقیم ارباب رجوع به او، مفید فایده‌ئی باشد یا اینکه بنگاه، مؤسسه، تجارتخانه یا بنکداری است که مراجعه به دفتر مرکزی یا شعبه اصلی آن کارسازی بیشتری داشته باشد؟ اصلاً خود قاضی که باید مستقیماً به او مراجعه کرد، چه جور آدمی است؟ و...»

من بی‌گمان هستم که در نوشتن قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، برخی از قضات دادگستری هم دست داشته‌اند و پاره‌ئی از آنان را با نام و نشان می‌شناسم و از داوری‌های همکارانشان درباره آنان نیز جسته و گریخته مطالبی بگویم رسیده است و برای همین است که از خواندن جمله «مراجعه مستقیم به قاضی» شگفت زده

اسلامی و غیره داده است، می‌خوانیم «مجازاتهای مصرحه در این قانون، از نقطه نظر حفظ انتظامات مملکتی مقرر و در محاکم عدلیه مجری خواهد بود و جریمهائی که موافق موازین اسلامی تعقیب و کشف شود، بر طبق حدود و تعزیرات مقرر در شرع، مجازات می‌شوند. و در ماده ۲ همین قانون آمده است «هیچ عملی را نمی‌توان جرم دانست مگر آنچه که به موجب قانون جرم شناخته شود».

شکوه و بلندی قانون یاد شده در ماده ۱۵۰ آن آشکار شده است که می‌گوید «هر یک از قضات محاکم یا مستنطق یا مدعی العموم‌ها که تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد او برده شده و رسیدگی به آن از وظایف او بوده و یا وجود این، به هر عذر و بهانه اگر چه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون، امتناع از رسیدگی کند یا صدور حکم را بر خلاف قانون به تأخیر اندازد یا برخلاف صریح قانون رفتار کند، از شغل قضائی منفصل، به علاوه به تأدیبه خسارت وارده نیز محکوم خواهد شد».

همچنین در ماده ۵۲ قانون آئین دادرسی کیفری می‌خوانیم «مستنطق نمی‌تواند به عذر اینکه متهم یا مجرم مخفی شده است یا اینکه متهم یا مجرم معین نیست، تحقیقات خود را موقوف دارد».

اینها نکات «دم دستی» و ساده‌ئی بود که از قوانین آئین دادرسی مدنی - آئین دادرسی کیفری - قانون کیفر همگانی برای نمونه در اینجا آورده شد و گرنه با بررسی بیش از ۲۰۰۰ ماده قوانین یاد شده، می‌توان نکات برجسته‌تر، جسورانه‌تر، و مردم‌گرایانه‌تری را یافت که نشان دهنده توجه و تعصب کامل نویسندگان قوانین گذشته، نسبت به احقاق حقوق مردم این کشور بوده و اینک در چند کلمه «به منظور رسیدگی و حل و فصل کلیه دعاوی، خلاصه و به صورت یک فکر و کار نو، و یک نوید اصلاح و اكمال قوانین جاری کشور و مزده اصلاح همه گرفتاریهای قضائی مردم، عرضه شده است».

از این کوتاه سخن، نیک دریافته می‌شود که نویسندگان قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، با بیان این مطلب که «به منظور رسیدگی و حل و فصل کلیه

شده‌ام!

امروز، اکثریت نزدیک به تمام جهان متمدن، یک سیستم قضائی پاخورده، تجربه شده و جا افتاده را پذیرفته است و هر کشوری (که کشور ما هم یکی از آنها است) اسکلت کلی آن سیستم را، می‌پذیرد و با تغییرات کوچک و ریزی که در اصل سیستم خللی وارد نمی‌سازد، امور قضائی خود را سامان می‌دهد.

در میان این کشورها تقریباً کشور انگلستان و برخی از توابع آن، راه و روش دیگری را برگزیده‌اند که چیزی است از مقوله همین «مراجعه مستقیم به قاضی» که ما می‌خواهیم از این پس در سیستم قضائی خودمان تجربه‌اش کنیم.

البته انگلیسی‌ها، در میان مردم دنیا به کجروی و داشتن روشهای عجیب و غریب زندگی معروفند. آنها با آنکه مسیحی هستند، حتی مذهبشان هم از مذهب مسیحان دیگر جدا است.

اما یک نکته را نمی‌توان از نظر دور کرد که اگر در انگلستان، یک جور اصول قضائی «مراجعه مستقیم به قاضی» وجود دارد، یک پلیس قوی، ورزیده، کارآمد و مو از ماست بکش مانند «اسکاتلند یارد» و یک سازمان خبرچینی و ردیابی کارکنش و مشهور مانند «اینتلجنت سرویس» و دیگر سازمانهای مجهز، مرتب، هوشیار و مستقل راهم دارد و به علاوه سیستم تأمین و امنیت اجتماعی معروف انگلیسی هم پشتیبان و پشتوانه تمام ضابطان و عاملان و دیگر دست‌اندرکاران قانونی است که در جاهای دیگر جهان نمی‌توان همانند آنها را یافت. پس، تنها روش «مراجعه مستقیم به قاضی» ضامن حفظ و گسترش عدالت اجتماعی در انگلستان نیست و «بجز شکر دهنی، مایه‌ها است خوبی را» به خاتمی نتوان دم زد از سلیمانی».

حال اگر کشوری را در نظر بگیریم که بدون سازمانهای کشف جرم مانند انگلستان، بخواهد از روش قضائی آنجا پیروی کند، هر بلایی به سر خود و مردمش بیاید، کسی گناهکار نیست!

چنین برداشت کرده‌ام که دست اندرکاران نوشتن قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، یا خودشان هیچ در کارهای کیفری دست نداشته‌اند و یا تعدد داشته‌اند که با آوردن شیوه‌ئی بدلی از دادرسی کار تشکیلات قضائی را یکسره کنند و طومار آنرا در نوردند. اگر جز این می‌بود، کدام عقل سلیم می‌پذیرد که ما با سازمانهای دست و پا شکسته کشف جرائم و هزاران گرفتاری و مشکلی که همین سازمانها دارند، دل آسوده باشیم که با آوردن روش دادرسی «مراجعه مستقیم به قاضی»، همه ناسامانی‌های اجتماعی خودمان را به سامان خواهیم گردانید؟!

از سوی دیگر، چنان می‌نماید که نویسندگان قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، تنها یک گروه ویژه از مردان قانون در سازمان قضائی کشور را، «قاضی» می‌دانستند یا می‌دانند که «مراجعه مستقیم» به همین گروه را نیز رسمیت داده و پایگاه اصلی دادرسی و احقاق حق دانسته‌اند.

# معنی «صلاحیت عام» در قانون جدید چیست؟

از دیدگاه این نویسندگان، قاضی یعنی کسی که در اطاق دادگاه بر مصطبه‌ئی می‌نشیند و «حکمت به ذالک» می‌نویسد و به جز این گروه، همه دست اندرکاران قضائی چیزی نیستند جز یک مشت میرزا بنویس و کار بدست بی‌مسئولیت و بدتر از همه، از لحاظ قضائی نیز «چرخ پنجم» و بی‌هویت!

در این باره باز هم سخن خواهیم گفت و در اینجا به همین مقدار بس می‌کنیم که با این نسخه «مراجعه مستقیم به قاضی»، قاضی ساخته و پرداخته قانون جدید، شخصی است خود رای و مطلق العنان که خودش می‌برد و خودش می‌دزد و هر چه را خوب دید خوب است و هر چه را بد دید، بد است و کسی هم جلودارش نیست و: «هر چه بنویسند حکام اندرین محضر، روا است... حال اگر این روش کار، با اوضاع و احوال اجتماعی ما جور در نیاید، گناه از خودمان است و بس!...

## حذف دادسراها

۳- ایجاد مرجع قضائی واحد- هنگامی که کسی این جمله را می‌خواند و هنوز متن قانون را نخوانده است، نفسی از سر خوشحالی می‌کشد و با خودش می‌گوید «خدا را سپاس که از گیر مراجع قضائی رنگارنگ درآمدیم! اما همین که نگاهی ولو سرسری به متن قانون بیفکنند، به ناگهان همه شادی و امیدش به اندوه و نومیدی می‌گراید و بسادگی درمی‌یابد که «کاسه همان کاسه است و آتش همان آتش» و اینکه درمی‌یابد که از نظر نویسندگان قانون جدید، «ایجاد مرجع قضائی واحد» یعنی کنار گذاشتن سازمان بسیار کار ساز و مفیدی مانند «دادسرا» از تشکیلات قضائی کشور و خلاصه شدن تمام وظایف و مسئولیتهای دادسرا در وجود یک نفر به نام «قاضی» همین و بس!

گفت: «دیک لا بود نرسید، دولا کردیم که برسد!» یا بودن دادسرا و آنچه تلاش و کوششی که دادستانها، دادیاران، بازپرسان و و... می‌کردند و هر کدام از آنان در سهم خودش موشکافی‌ها و ریزینی‌های می‌کرد، مردم ما، به حقوق حقه خودشان نمی‌رسیدند حالا می‌خواهیم با حذف دادسراها و کم کردن دست کم دو مرحله مهم

رسیدگی در آنجا (که در بسیاری از مواقع صاحبان حق، در همین مراحل به حقوق خودشان می‌رسیدند و اختلافات پایان می‌گرفت) دل خوش باشیم که مردم زودتر و بهتر به حق خودشان خواهند رسید!

وانگهی، اگر غرض از وضع قانون تازه، «ایجاد مرجع قضائی واحد» به معنی واقعی آن بود، شایسته‌تر می‌نمود که تمام مراجع قضائی گوناگون کشور در هم ادغام می‌گردید و یک سازمان قضائی در سراسر کشور به گرفتاریهای قضائی مردم می‌رسید نه اینکه همه آن سازمانها به حال خود بماند فقط دادسرا برداشته شود و نام این کار را هم بگذارند «ایجاد مرجع قضائی واحد»

چون بنای کار ما بر اختصار است، در این باره بیشتر نمی‌توان چیزی گفت و نوشت.

۴- ایجاد «دادگاه‌هایی با صلاحیت عام»- طبعاً با توضیحی که درباره ایجاد مرجع قضائی واحد داده و نتیجه گرفته شد که همه هیاهوی قانون‌نویسان فقط برای حذف مرحله مهم دادسرا از چرخه سازمانهای قضائی کشور بوده است، دیگر در این باره بسط مقال ضرورت ندارد. ولی یک نکته هست که نمی‌توان آن را نگفته گذاشت:

معنی «صلاحیت عام» چیست؟ و مقصود قانون از دادگاهی که دارای صلاحیت عام است، کدامیک از



دادگاههای شناسانده شده در قانون است؟

از باب تمثیل می‌نویسم و نظر خاصی ندارم... آیا دادگاههای انقلاب که برابر قانون جدید موقعیت و رسمیت خودشان را حفظ کرده‌اند «صلاحیت عام» دارند و می‌توانند به «کلیه دعای» رسیدگی کنند؟ آیا دادگاههای عمومی، به استناد همین قانون می‌توانند هر وقت که بخواهند به مسائل مربوط به دادگاههای انقلاب هم رسیدگی کنند؟ آیا هیچکدام از این دو دادگاه حق دارند به امور مربوط به روحانیان یا دادگاههای مدنی خاص رسیدگی کنند؟ و و ...

اگر پاسخ تمام این پرسشها «نه» است، پس دیگر «صلاحیت عام» دادگاهها چه معنی دارد و این عنوان

مطمن شامل حال کدامیک از دادگاهها می‌شود؟ و اگر هر دادگاه حق دارد فقط به وظایف و تکالیف مخصوص خودش بپردازد، «عام» بودن- یا نبودن- آن دادگاه چه فرقی دارد؟

آنچه که عرفاً از لفظ «عام» به ذهن خطور می‌کند اینست که یک «دادگاه عام» مجبور نباشد دعای را جفت و تاق کند و هر دعوائی با هر عنوانی به آن رجوع شد، حق رسیدگی و تصمیم‌گیری درباره آنرا داشته باشد نه اینکه عنوانش به ظاهر «عام» ولی در واقع امر، «خاص» باشد!

## تجزیه اقتدارات قانون

موضوع نارسائی عناوین و صلاحیت دادگاههای عام به همین مختصر تمام نمی‌شود. بلکه در مواد دیگر قانون نیز مطالب متناقضی هست که نشان می‌دهد خود نویسندگان قانون یاد شده هم، توجه لازم را درباره تنظیم و تنسيق مواد قانون مراعات نکرده‌اند.

مثلاً در حالیکه در ماده اول قانون از «ایجاد مرجع قضائی واحد» و «دادگاههای با صلاحیت عام» سخن می‌رود و این مطلب در ماده «۳» قانون اینگونه موکد می‌شود: «با تاسیس دادگاه عمومی در هر حوزه قضائی، رسیدگی به کلیه امور مدنی و جزائی و امور حسبه با لحاظ قلمرو محلی، با دادگاههای مزبور خواهد بود». تبصره «۲»، همین ماده می‌گوید: «رسیدگی به اموری که به حکم قانون به مرجع دیگری واگذار شده، از دایره شمول این قانون خارج است».

خوب، اگر قرار است مملکت دارای «مرجع قضائی واحد» و با «صلاحیت عام» باشد، دیگر وجود مراجع دیگر چه ضرورت دارد؟ آیا قاضی دادگاه عام نمی‌تواند به مسائل مربوط به مراجع دیگر رسیدگی کند؟ مگر نه اینست که برای استقرار هر یک از این «مرجع دیگر»ها، باید از بودجه عمومی ساختمان، لوازم، نیروی انسانی و و ... فراهم گردد؟ مگر نه اینست که مملکت زیر بار فشار اقتصادی هر روز بیشتر کمر خیم می‌کند؟ پس چرا همه این مراجع قضائی نباید یک کاسه شود تا بودجه اداره آنها به نسبت پائین بیاید و بار سنگین هزینه آنها از دوش مردم برداشته شود؟

از این بگذریم، تبصره «۳» ماده «۳» می‌گوید: «حاکم دادگاههای عمومی در دعای راجع به اصل تکاح و طلاق در صورتی صلاحیت رسیدگی دارد که اجازه مخصوص از طرف رئیس قوه قضائیه داشته باشد».

باز در ماده «۴» قانون می‌خوانیم: «به رئیس قوه قضائیه اختیار داده می‌شود در هر حوزه قضائیه که لازم باشد با لحاظ نوع دعای و تجربه و تبحر قضات، هر یک از قضات دادگاه عمومی را به رسیدگی به دعای: حقوقی، کیفری، احوال شخصی و امثال آن اختصاص دهد».

با ملاحظه مواد «۱» و «۳» قانون و مقایسه آنها با تبصره‌های «۲» و «۳» ماده «۳» و اصل ماده «۴»، آدمی دچار سرگردانی و حیرت می‌شود و بی‌اختیار به یاد

# قاضی تحکیم کیست و چه وظایفی دارد؟

«کوسه ریش پهن» می‌افتد و حس می‌کند که پایه قدرت و اعتبار قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در همین مواد و تبصره‌های اولیه آن سست و لرزان شده است.

قانون یاد شده، از یک سو دارای خصوصیات «مرجع قضائی واحد» و «صلاحیت عام» معرفی می‌شود و از سوی دیگر اختیارات و اقتدارانش تجزیه و بدون سر و صدا، به قانون قدیم متمایل می‌گردد و به سادگی معلوم می‌شود که قانون تازه از راه رسیده، عملاً حرفی ندارد که در برابر قانون قدیم بزند و ناچار است که با یک «عقب‌گرد» آشکارا و تکیه‌زدن به قانون قدیم، سرپا بایستد!

خواننده قانون، در اینجا حق دارد از آورندگان قانون بپرسد: اگر قرار است که قضات دادگاههای جدید التاسیس حق رسیدگی به کارهای مراجع «دیگر» را نداشته باشند، اگر برای رسیدگی به پاره‌ئی از دعاوی نیازمند اجازه مخصوص هستند یعنی «صلاحیت عام» آنها هم «عمومیت» ندارد و مخدوش و بنا به مصالح روز قابل بست و گسست و تجزیه و تفکیک است، اگر در عمل، «قاضی عام» به معنای واقعی وجود ندارد و یک قاضی ممکن است امروز «عام» باشد و فردا «خاص»، اگر قرار است قضات دادگاههای عام، بر حسب شرایط و مقتضیات وقت، «رسیدگی به دعاوی: حقوقی، کیفری، احوال شخصیه و امثال آن» را بر عهده گیرند و و... پس فایده قانون جدید و فرقی با قانون قدیم چیست؟

در حال حاضر نیز، هر دسته از قضات، به تناسب دانش و تجربه‌ئی که دارند سرگرم رسیدگی به امور حقوقی، کیفری، احوال شخصیه و غیره هستند و روش کار آنان یک پشتوانه شصت، هفتاد ساله هم دارد، دیگر چرا می‌خواهید به بهانه آوردن یک قانون جدید، نخست آن سامان دیرینه را بر هم زنید، سپس همان را با شیوه‌ئی ناقص و سرهم‌بندی شده، دوباره برپا کنید؟ شما می‌خواهید پس از ویران کردن یک بنای قدیمی و استوار، با مصالح همان بنا، بنای تازه‌ئی بسازید که نمونه و بدل دستگاه پیشین باشد ولی با استحکام و پایداری کمتر و مقبولیت ناچیزتر؟! «چشم باز و گوش باز و این عمی - حیرتم از چشم‌بندی

خدا!»

هرچه در متن قانون جلوتر برویم، سستی عناوین «مرجع قضائی واحد» و «دادگاهائی با صلاحیت عام» بیشتر نمودار می‌شود.

ماده «۵» قانون می‌گوید: «به تعداد مورد نیاز، دادگاههای انقلاب، در مرکز هر استان و مناطقی که ضرورت تشکیل آن را رئیس قوه قضائیه تشخیص می‌دهد، تحت نظارت و ریاست اداری حوزه قضائی تشکیل می‌گردد...»

در اینجا باز هم قانون، از مدار خود بدور افتاده است. اولاً - اگر قانون جدید، برای ایجاد مرجع قضائی واحد وضع شده است، همانگونه که پیشتر هم گفتیم، شایسته است که تمام دادگاهها یک کاسه و هم رنگ شود تا مردم تکلیف خودشان را بدانند و به همان مرجع قضائی واحد مراجعه کنند. در این باره فرقی نیست که شما، نام مرجع قضائی واحد را چه بگذارید، فقط «عام» بودن صلاحیت آن مورد نظر است و نه چیز دیگر.

ثانیاً - اگر واقعاً معتقد به کارساز بودن دادگاه عام هستید، پس چرا برای تشکیل دادگاههای اختصاصی مانند دادگاه انقلاب برنامه‌ریزی می‌کنید و چرا وظایف این دادگاهها را به عهده دادگاههای عام نمی‌گذارید که



همه مراجع قضائی از یک روش و شیوه کار اداری پیروی کنند؟

ثالثاً - در صورتی که دادگاه انقلاب از لحاظ اداری تابع و زیر نظر رئیس حوزه قضائی است، چرا از جنبه قضائی هم این حالت پیش نیاید تا دست کم موضوع تعدد مراجع قضائی به نحو مطلوبی حل شود؟

رایباً - شرح وظایفی که برای دادگاه انقلاب نوشته شده است، همان شرح وظایف ساده بازپرسان و دادیاران قدیم است و جرائمی که صلاحیت رسیدگی به آنها بر عهده دادگاههای انقلاب گذاشته شده است، در گذشته‌ئی نه چندان دور به وسیله همان بازپرسان و دادیاران و در دادگاههای عمومی رسیدگی و حل و فصل می‌شد. یعنی تمام جرائم مرتبط به باب دوم قانون

کیفر همگانی (ماده ۱۰ به بعد قانون تعزیرات کنونی)، از قضات دادرها و دادگاههای عمومی گرفته و به دادرها و دادگاههای انقلاب داده شده است. دادرهای انقلاب هم که با آمدن قانون جدید، لابد حذف خواهد شد بنابراین برای ادغام دادگاههای انقلاب به دادگاههای عمومی چه مانعی در پیش است؟ و اگر توجه کنیم که ضوابط حاکم بر دادگاههای عمومی و اصول دادرسی در این دادگاهها، ریشه‌دارتر و منظم‌تر و اصولی‌تر از قواعدی است که در دادگاههای انقلاب مورد عمل است، لزوم این ادغام، هیچ فایده‌ئی نداشته باشد، دست کم در جهت تأمین هدف قانون جدید در خصوص «مرجع قضائی واحد»، آنها هم «با صلاحیت عام» کارساز خواهد بود و طبیعی است که لطمه‌ئی هم به دادگاههای انقلاب نخواهد خورد. مگر اینکه آنها نیز با سایر دادگاههای کشور ما همنام خواهند گردید.

## قاضی تحکیم کیست؟

در ماده «۶» قانون دادگاههای عمومی ... یک مرجع نوظهور پیش‌بینی شده است بی‌آنکه درباره آن توضیح بیشتری داده شده باشد و آن «قاضی تحکیم» است.

ماده ۶ می‌گوید: «طرفین دعوی در صورت توافق می‌توانند برای احقاق حق و فصل خصومت، به قاضی تحکیم مراجعه نمایند.»

از قاضی تحکیم نامی برده شده و در همین جا هم به امان خدا سپرده شده است بی‌آنکه معلوم شده باشد این قاضی تحکیم کیست، چکاره است، چه درجه‌ئی دارد، پایگاه قضائیش کدام است، از کجا می‌آید، در کجا می‌نشیند، چگونه انجام وظیفه می‌کند، چطور باید به او مراجعه کرد، ضمانت اجراء احکام و تصمیماتش چیست و... آخر این چه جور انشاء قانون است، که فردی را معرفی کنند ولی هیچگونه توضیحی درباره‌اش ندهند و مردم را در سر چهارراه «چکنم» رها سازند؟...

حالا کاش همین عنوان «قاضی تحکیم» هم یک کارنو و ابتکاری بود که دست کم تصور شود قانون جدید، نسبت به قوانین گذشته، نوآوری و راه‌گشائی کرده است.

این قاضی تحکیم که در یک جمله نارسا، فقط معرفی شده است و دیگر هیچ چیزی نیست جز همان دادرس دادگاه بخش سابق که در بند ۱۰، ماده ۱۳، و ماده ۱۴،

قانون آئین دادرسی مدنی از آن نام برده شده است. ماده ۱۳ - بند ۱۰ - در مورد صلاحیت نسبی دادگاه بخش است که در شمار وظایف دادرس دادگاه بخش می‌گردد: «درخواست سازش بین طرفین، در هر دعوائی و تاهر مقداری که خواسته باشد.»

این مطلب در ماده «۱۴» کاملاً روشن و همه فهم شده است که «دادگاه بخش، در صورت تراضی طرفین دعوی، بهر دعوی تاهر میزانی که باشد رسیدگی خواهد کرد.»

حالا شما مقایسه کنید این دو مورد را با مفاد ماده «۶» قانون دادگاههای عمومی و انقلاب و ببینید کدامیک

واضح تر و ساده تر است؟

در ماده (۷) قانون آمده است که: «احکام دادگاههای عمومی و انقلاب قطعی است...» و در ماده (۹) می خوانیم: «قرارها و احکام دادگاهها باید مستدل... باشد... تخلف از این امر و انشاء رای بدون استناد (؟) موجب محکومیت انتظامی خواهد بود» قبلاً اشاره شد که این ماده، برگردانی است از ماده (۵) قانون آئین دادرسی مدنی و چیز تازه‌ئی نیست.

خوب، بگیریم که یک قاضی دادگاه عمومی در مورد دعوائی، رای قطعی صادر کرد و اتفاقاً معلوم شد که رای او به قول قانون، «بدون استناد» بوده است و این شخص در دادگاه انتظامی هم محکوم شد، تکلیف حکمی که قاضی مذکور داده است چیست و کسی که رای به زیان او صادر شده است، باید چه خاکی به سر خودش بریزد؟ متأسفانه قانون ساکت است!

ماده (۱۰) قانون می گوید «هر حوزه قضایی به تعداد لازم قاضی تحقیق... خواهد داشت».

در ماده (۱۴) آمده است: «... تمامی اقدامات و تحقیقات ضروری از بدو تا ختم قضیه وسیله حاکم دادگاه صورت خواهد گرفت. همچنین اظهار نظر قضائی و انشاء رای بسا او است... سپس در تبصره (۱) همین ماده می خوانیم «رعایت دستور این ماده مانع از آن نیست که به لحاظ شرع و قانون، پاره‌ئی از اقدامات و تحقیقات و تصمیمات به دستور و زیر نظر حاکم دادگاه وسیله قضات تحقیق به عمل آید یا بعضی از اقدامات و تحقیقات به همین ترتیب، توسط ضابطین دادگستری یا مراجع ذیصلاح دیگر انجام شود».

ماده (۱۵) تقریباً مکمل مواد قبلی است که می گوید: «قضات تحقیق، تحت نظارت قضات دادگاههای حوزه قضائی، عهده دار انجام کلیه اموری هستند که در جریان تعقیب و رسیدگی و اجراء به آنان ارجاع می شود» از مجموع مطالب این مواد، روشن شد که با قانون جدید، یک پدیده جدید به نام «قاضی تحقیق» هم به وجود آمده است.

اما این «قاضی تحقیق» نیز، مانند «قاضی تحکیم»، هیچ صفت آشکار و روشنی ندارد تا خواننده قانون بداند با چه کسی طرف است و همان پرسش‌ها که درباره قاضی تحکیم پیش می آمد، درباره قاضی تحقیق نیز پیش می آید منتهی با اضافاتی که اینک به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- قاضی تحقیق جزو کدامیک از طبقات نیروی انسانی قوه قضائیه است؟

از محتوای قانون برمی آید که قاضی تحقیق، چیزی است در حدود و در ردیف «ضابطین دادگستری» که در عرف قضائی، معمولاً به مأمورین حوزه‌های انتظامی (پلیس - ژاندارمری و...) اطلاق می شود.

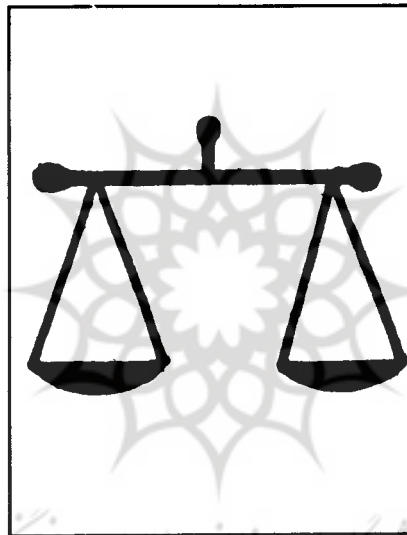
۲- آیا قاضی تحقیق، به راستی «قاضی» است یا اینکه یک کارمند ساده دادگاه است اما در سیاق کلام، به او «قاضی» گفته شده است و مثلاً ممکن بود به او «عامل تحقیق» یا چیزی دیگر هم، گفته شود؟

این سوال برای آن پیش می آید که اگر قاضی تحقیق به راستی قضائی شناخته شده و متعارف در سازمان قضائی است، در این صورت باید مانند سایر قضات دارای حیثیت و «استقلال قضائی» باشد، آیا چنین است؟

اگر فرض کنیم که «قاضی تحقیق» در واقع امر همان «عامل تحقیق» یا چیز دیگری است، البته مشکل پیش نمی آید ولی اگر قائل شویم به این حقیقت که نه، قاضی تحقیق، واقعاً قاضی است و همه صفات و ویژگی‌های قاضی را هم دارد. در این صورت:

الف - چرا باید قاضی تحقیق که «استقلال قضائی» دارد، «... به دستور و زیر نظر حاکم دادگاه...» کار کند و پاره‌ئی از اقدامات و تحقیقات، را انجام دهد یا «تصمیمات» خاصی را بگیرد؟

آنها که با سازمان قضائی و شیوه کار آن سر و کار دارند، نیک می دانند که در این سازمان از لحاظ قضائی



«رئیس» و «مرئوس» وجود ندارد و هر فرد قاضی، مستقیماً و مستقلاً مسئول و پاسخگو کارهای آن است که می کند و تصمیماتی است که می گیرد و همین که کاری را کرد و تصمیمی را گرفت و دستنه اش را زیر نوشته اش گذاشت، دیگر رابطه اش با آنچه کرده است قطع می شود.

اگر این واقعیت مسلم قضائی را بپذیریم، در این صورت چگونه می توانیم قاضی تحقیق را وادار کنیم که «به دستور و زیر نظر حاکم» کار کند مگر قاضی یک کارمند ساده اداری یا یک تا بین و درجه دار یا افسر نظامی است که مجبور باشد از «مافوق» خودش کورانه اطاعت کند؟

ب - گرفتیم که قاضی تحقیق «به دستور و زیر نظر حاکم...» رفتار کرد و «اقدامات و تحقیقاتی» را انجام داد و آنها را نزد حاکم فرستاد، تکلیف «تصمیمات» او چه می شود؟ آیا این تصمیمات ضمانت اجراء قانونی دارد؟ به چه دلیل؟ و اگر ضمانت اجراء قانونی ندارد، پس چه فایده‌ئی دارد و به چه کاری می خورد؟

مثلاً اگر قاضی تحقیق، به دستور حاکم، برای متهمی «قرار بازداشت» صادر کرد، متهم قانوناً حق اعتراض به قرار صادره را دارد یا نه؟ اگر دارد مستندش کدام است؟ و اگر ندارد تکلیف متهم بدبخت چیست؟ ب - خوب، حالا فرض کنیم که قاضی تحقیق تمام کارهایی را که حاکم دادگاه از او خواسته است انجام بدهد و نتیجه کارش را به نزد حاکم بفرستد، ارزش این اقدامات و تحقیقات و تصمیمات قاضی تحقیق از نظر قانونی چیست؟ و حاکم دادگاه در برابر آنها چه تکلیفی دارد؟ اگر آن اقدامات و تحقیقات و تصمیمات مورد پسند حاکم دادگاه واقع نشد، می تواند همه را پاره کند و در سبد بیندازد، یا اینکه مستلزم است که از آنها بهر حال استفاده کند؟

ت - بهر روی برای پاسخ دادن به همه این پرسش‌ها مستند قانونی لازم است، آن مستند کجا است؟ در این باره باز هم مطالب فراوان هست که مجال بسط مقال نیست...

تبصره ماده (۱۲) می گوید: «امور حسیه و کلیه اختیاراتی که... به عهده دادستان عمومی بوده... به رئیس دادگستری شهرستان و استان محول می شود».

سوال: رئیس دادگستری شهرستان و استان، از نظر صلاحیت چه نسبتی با هم دارند؟ آیا در طول یکدیگرند یا در عرض یکدیگر؟ آیا وظایف آنها در امور حسیه و غیره «عینی» است یا «کفائی»؟ به این معنی که آیا هر کدام از آنها، می تواند به میل و اختیار خودش، وظایف دیگری را انجام دهد یا مراعات سلسله مراتب لازم است؟ در این صورت، ضابطه مراعات سلسله مراتب چیست؟

در ماده (۱۳) آمده است: «نیروی انتظامی هر حوزه قضائی... در مقام ضابط دادگستری تحت ریاست و نظارت رئیس همان حوزه انجام وظیفه نموده و مکلف به اجرای دستورات مقام قضائی می باشد».

با توجه به اینکه در دستگاه قضائی، همواره «امور اداری»، از «امور قضائی» جدا بوده و بسیار پیش آمده است که رئیس دادگستری یک استان یا شهرستان، فقط ریاست اداری دادگستری را بر عهده داشته ولی الزاماً رئیس دستگاه قضائی نبوده است، در این صورت، و اگر رئیس اداری حوزه قضائی، رئیس قضائی حوزه نبود، یا مثلاً پایه قضائی، نداشت تکلیف نیروی انتظامی حوزه چیست و از کدام «مقام قضائی» باید اطاعت کنند؟ این گفتار ادامه دارد.

## فراخوانی

از همه قضات ارجمند و کلاه محترم دادگستری، حقوقدانان و صاحب نظران گرامی درخواست می کنیم که برای روشنتری و مستردگی هرچه بیشتر این رشته گفتارها، ما را یاری فرمایند.

با سپاس